

حوزه و پدیده نوشونندگی

نوشونندگی حاصل از جهانی‌شدن و مدرنیزاسیون، فضا و زمان را دچار فشرده‌گی کرده و دگر‌دیدی‌های عمیقی را پدید آورده است که بی‌توجهی به آن، بحران‌های اجتماعی را در پی خواهد داشت. این دگر‌دیدی دامن‌گستر تا آن‌جا پیش رفته است که حوزه و روحانیت نیز بی‌نصیب نمانده‌اند، این تأثیرات از دو جهت بوده است: یکی، محیط‌کنش روحانیت را تغییر داد و دیگری، حوزه را در معرض تغییرات ناشی از ورود نظامات جدید ساخت. از این‌رو، نوشتار حاضر نخست، به نسبت روحانیت با موقعیت جدید اجتماعی و آسیب‌های آن می‌پردازد و دوم، پیامدهای ورود نظامات و دانش‌های مدرن به حوزه را بررسی می‌کند.



دکتر حسین خوری *

● نگرش جامعه‌شناختی به موقعیت روحانیت

نخست، با نگرشی جامعه‌شناختی به شناسایی وضعیت کنونی و راه‌های ارتقا، آسیب‌ها و فرصت‌هایی که پیش‌روی روحانیت هست، اشاره می‌شود. شناخت فضا و موقعیت جدید حوزه، بسیار مهم است و ما هنوز موقعیت خود را نشناخته‌ایم و در این راه، راهبرد مشخصی نداریم، البته تلاش‌های زیادی صورت گرفته، ولی کافی نیست. روحانیت امروز با نسل گذشته از لحاظ خدمات، امکانات، توقعات اجتماع، برخورداری‌ها، فضای هویتی و فرهنگی، تفاوت‌های زیادی دارد؛ روحانیت از جهت ویژگی‌های سیستم حوزه شیعه قابل تأمل است؛ توقعاتی که از روحانیت شیعه وجود دارد با بقیه مذاهب، ادیان و متولیان دینی قابل قیاس نیست. درگذشته ارتباط میان روحانی و دیگران اعم از متخصصان رشته‌های دیگر و توده مردم، فضای عوام و خواص بود، ولی امروزه فضای متخصص و غیرمتخصص است. بنابراین ضروری است که روحانیت در این فضا، نقش خودش را درک کند؛ لازمه این است که در بحث سلوک، نقش‌ها و موقعیت این قشر و دانش‌های مرتبط با روحانیت، تجدیدنظری اتفاق بیفتد؛ بی‌گمان همگی از این فضای جدید و اساسی متأثر می‌شوند؛ این‌که در مناظره‌های تلویزیونی، اقتصاددان حوزوی و دانشگاهی مقابل هم بحث علمی می‌کنند، این‌جا دیگر نمی‌توان گفت که یک روحانی عالم در برابر فردی عامی قرار گرفته، بلکه دو متخصص با دو منهج فکری رو در روی هم قرار گرفته‌اند. لازمه ورود به این عرصه‌ها وجود آمادگی‌های لازم و تحول آموزشی-تربیتی و شناخت موقعیت‌های محیطی است.

فضا این است که در بحث سلوک، نقش‌ها و موقعیت این قشر و دانش‌های مرتبط با روحانیت، تجدیدنظری اتفاق بیفتد؛ بی‌گمان همگی از این فضای جدید و اساسی متأثر می‌شوند؛ این‌که در مناظره‌های تلویزیونی، اقتصاددان حوزوی و دانشگاهی مقابل هم بحث علمی می‌کنند، این‌جا دیگر نمی‌توان گفت که یک روحانی عالم در برابر فردی عامی قرار گرفته، بلکه دو متخصص با دو منهج فکری رو در روی هم قرار گرفته‌اند. لازمه ورود به این عرصه‌ها وجود آمادگی‌های لازم و تحول در سیستم آموزشی-تربیتی و شناخت موقعیت‌های محیطی است.

یکی از مسائلی که حوزه و روحانیت در موقعیت جدید با آن روبه‌روست، مقایسه موقعیت‌اش در جمهوری اسلامی و پیش از آن است؛ قبل از انقلاب اسلامی، روحانیت به‌عنوان مسئول، شناخته نمی‌شد، اما پس از پیروزی انقلاب، در پست‌های مدیریتی قرار گرفته و نقش بیشتری در سیاست و اجتماع داشته است؛ از این‌رو، مردم نیز این قشر را مسئول می‌دانند و از آنان انتظارات

بودند و عملاً رسیدگی به بسیاری مشکلات و منازعات مردم به واسطه روحانیت انجام می‌شد؛ روحانی یک روستا یا شهر، بسیاری اوقات به صورت غیر رسمی حاکم شرع هم بود، زیرا هم دانش لازم را داشت و هم مورد اعتماد بود و وی را به عنوان یک شخص حکیم دانای عادل، قبول داشتند. اکنون به‌رغم آن که بسیاری از این امور بر عهده دیوان‌سالاری گذاشته شده است، اما هنوز هم از روحانیت در بخش‌های زیادی انتظار فعالیت وجود دارد؛ پیش از انقلاب، مردم متدین، سیستم حاکم را قبول نداشتند و حتی گاهی مراجعه به این سیستم را خلاف شرع می‌دانستند و از آن دوری می‌جستند؛ و از طریق ارتباط با روحانیت سعی می‌کردند احکام اسلامی را رعایت کنند. با آمدن نظام جمهوری اسلامی این مشکل، رفع شده است؛ زیرا فرض بر این است که حاکمیت و در رأس آن، ولایت فقیه، حاکم شرع و متشرع است و تکلیف را می‌داند؛ گویا روحانیت، همه حاکمیت را در دست دارد، چنان که در بسیاری عرصه‌ها این‌گونه نیست؛ چون نظام اسلامی مبتنی بر مردم‌سالاری دینی است و مردم با رأی خود، رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس و بسیاری از مسئولیت‌های کشور را انتخاب می‌کنند و معمولاً بیشتر این مناصب در اختیار روحانیت نیست؛ اگرچه بخشی از قوه قضائیه و دیگر پست‌ها هم در دست روحانیت است؛ ولی درصد بالایی هم غیرروحانی هستند؛ اما ذهنیت مردم این‌گونه نیست؛ بنابراین

بیشتری نسبت به گذشته دارند؛ اگر وضع کشور خوب باشد، همه روحانیت را موفق و اگر وضعیت بد باشد روحانیت را یک پارچه مقصر و مسئول مشکلات می‌دانند؛ در دوره قاجار و پهلوی، حوزه علمیه نسبت به حکومت، منتقد بود، و مردم ناراضی از وضع موجود به طور طبیعی به روحانیت گرایش پیدا می‌کردند؛ ولی امروزه روحانیت را بخشی از مدیریت کشور می‌دانند، بنابراین وضعیت، خیلی متفاوت است؛ جنبه روان‌شناختی اجتماعی هم در تشدید این وضعیت، مهم است؛ مردم قضاوت‌های شان کلی است؛ یعنی اگر یک روحانی اشتباهی کرد، همه صنف حوزوی‌ها در دید مردم، تخریب می‌شوند و این‌گونه نیست که فقط فرد خاطی بی‌آبرو شود؛ از این رو، آنان باید برای حراست از جایگاه این لباس مقدس و کارکردهای مثبت آن، تلاش دوچندان کنند.

نقش‌های اجتماعی که امروزه برای روحانیت فراهم شده، قابل‌قیاس با گذشته نیست؛ پیش‌تر مردم از روحانی، حضور در مسجد و محراب و انجام خطابه انتظار داشتند و نهایت فعالیت روحانیت، تدریس در حوزه علمیه بود؛ فعالیت‌ها عمدتاً بیش از این نبود؛ اگرچه به دلیل اعتماد مردم به روحانیت، در برخی موارد اجتماعی و سیاسی نیز به آن‌ها مراجعه می‌کردند. پیش از این که سیستم اداری موجود تشکیل شود، بسیاری از امور اجتماعی، فرهنگی مردم به واسطه همین قشر حل و فصل می‌شد؛ زیرا آنان حکیم و قاضی

ارتباط مردم با روحانیت از این حیث، دچار خدشه شده است. از دیگر سو، توسعه نقش‌های اجتماعی، روحانیت را با دوگانگی مواجه کرده است؛ زیرا مردم از روحانی توقعاتی همچون رعایت ذی‌طلبگی، معنویت، ساده‌زیستی و عدم دل‌بستگی به دنیا و انجام نقش‌های اساسی مثل مدیریت مسجد را دارند، در حالی که نقش‌ها و مسئولیت‌های حکومتی به روحانیت جلوه دیگری داده؛ مثلاً در مواردی که روحانی نیاز به محافظ و ماشین ضدگلوله برای حفاظت از خودش دارد یا شأن و منزلت اجتماعی-سیاسی و شهرتی پیدا کرده، تعارضاتی را

به دنبال داشته است. این تعارضات، ناخواسته به وجهه روحانیت، آسیب زده است؛ مثلاً یک روحانی براساس نیاز جامعه، قاضی، استاد دانشگاه، یا نماینده مجلس شده و این مناصب، برخی از حقوق، مزایا و امکانات مادی را برای او ایجاد کرده است؛ طبیعتاً همه مردم نمی‌توانند در این سطح از رفاه باشند؛ لذا ممکن است در چنین شرایطی مردم به روحانیت، بدبین شوند و آنان را به تجمل‌گرایی و دوری از ذی‌طلبگی متهم کنند؛ او را به عنوان کسانی که انقلاب برای شان فرصت ویژه‌خواری ایجاد کرده، بشناسند؛ در حالی که چه بسا آنان

● برای این دسته از روحانیت، نه آن حمایت‌های سابق مردمی وجود داشته باشد و نه این امکانات دولتی؛ ولی در عین حال مطالبات جامعه از آن‌ها بیش از گذشته است. این جاست که باید گفت: طلبه از آن جا رانده و از این جا مانده است. نه دستش به آن پست‌ها می‌رسد و نه مردم حاضرند از او حمایت کنند. از این رو، زندگی برای بخش اعظم روحانیت، هم از لحاظ معیشت و هم از لحاظ منزلت اجتماعی سخت شده است؛ از یک طرف در تامین امکانات اولیه معاش، دچار مشکل‌اند و از طرف دیگر در کوچه و بازار با مردمی مواجه‌اند که آنان را متهم به ویژه‌خواری می‌کنند.



براساس شایسته‌سالاری و فرصتی که نظام برای همه ایجاد کرده، چنین منصبی را به دست آورده است؛ بنابراین، سیستم، ناخواسته موجب ایجاد تعارض بین دو خواسته مردم (رعایت ذی‌طلبگی و پذیرش مسئولیت‌ها و مناصب سیاسی-اجتماعی) شده است.

این تعارضات هم از ناحیه خود سیستم و اجتماع است و هم از ناحیه خود فرد؛ طلبه با پوشیدن لباس روحانیت، خود را مقید به یک سری آداب می‌کند؛ توقعاتی که افکار عمومی از وی دارند او را با این دوگانه مواجه می‌کند که آیا انتظارات افکار عمومی را مراعات کند یا اقتضائات شغلی را که نظام برای او فراهم کرده است!

نکته دیگر، این که نظامات بوروکراتیک تشخیص می‌دهند که این فرد در پستی دولتی باشد یا نباشد؛ بنابراین این فرصت‌ها، تنها برای بخشی از روحانیت فراهم می‌شود و برای اکثریت طلاب، شغلی فراهم نیست و این هم یک دردسرمضاعف برای این قشر است. طیفی که صاحب این مناصب نشده‌اند حال آن که مورد اتهام جامعه است. نتیجه این می‌شود که برای این دسته از روحانیت، نه آن حمایت‌های سابق مردمی وجود

آنان منتقل نماید؛ به عبارت دیگر، ارتباطات مردمی و غیررسمی، اساس کارآمدی سیستم روحانیت است. کسی که در پی درمان بیماری خود و مراجعه به پزشک است به شخصیت طبیب، اهمیتی نمی‌دهد، بلکه تنها متخصص بودن او برایش مهم است؛ یعنی اگر این پزشک حاذق قلب، بد اخلاق هم باشد چندان برای بیمار مهم نیست و باز به او مراجعه می‌کند؛ درباره مهندس، معمار و بسیاری از مشاغل دیگر هم این گونه است؛ ولی درباره روحانیت شرط اساسی، قداست، تعهد و اخلاق، حرف اول را می‌زند؛ مردم توقع دارند که مبلغان و متخصصان دین، خود متخلق و عمل‌کننده به دستورهای شرعی باشند. اگر می‌گویند عادل باشید، خود باید عادل باشد، وگرنه کسی حرف او را نمی‌پذیرد. لذا اگر روحانی به این نکته توجه نداشته باشد، سرمایه اجتماعی خود را از دست خواهد داد؛ سرمایه اجتماعی یک طلبه، همین اعتماد اجتماع به اوست که اگر از دست رفت، کار روحانیت پیش نمی‌رود؛ اعتماد به معنای مقبولیت در افکار عمومی است؛ تمایز روحانیت با بقیه در همین نکته اساسی است. وقتی کسی این لباس مقدس را بر تن می‌کند سرباز امام زمان علیه السلام و شاگرد مکتب امام صادق علیه السلام محسوب می‌گردد؛ اگر آداب سربازی را رعایت نکند، این سرمایه اجتماعی را برباد داده است.

از این رو، روحانیت گاهی دچار تأخر فرهنگی می‌شود؛ یک مثال ساده

داشته باشد و نه این امکانات دولتی؛ ولی در عین حال مطالبات جامعه از آن‌ها بیش از گذشته است. این جاست که باید گفت: طلبه از آن جا رانده و از این جا مانده است. نه دستش به آن پست‌ها می‌رسد و نه مردم حاضرند از او حمایت کنند. از این رو، زندگی برای بخش اعظم روحانیت، هم از لحاظ معیشت و هم از لحاظ منزلت اجتماعی سخت شده است؛ از یک طرف در تامین امکانات اولیه معاش، دچار مشکل‌اند و از طرف دیگر در کوچه و بازار با مردمی مواجه‌اند که آنان را متهم به ویژه‌خواری می‌کنند.

نکته دیگر، آمادگی برای پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی است. اجتماعی شدن و جامعه‌پذیری به صورت طبیعی در نظام دانشگاه و حتی کوچه و خیابان شکل می‌گیرد، ولی در حوزه این گونه نیست! حوزه از دیرباز، نظامی برای جامعه‌پذیری دارا بوده که اکنون ترک برداشته است و کارایی لازم را ندارد. جامعه‌پذیری در عصر جدید، دچار تحولاتی شده که حوزه نتوانسته خود را با آن هماهنگ کند و بر اساس شرایط امروز اجتماع، طلبه تربیت کند.

● حوزه و مسئله جامعه‌پذیری در عصر جدید

بنا بر آنچه اشاره شد، جامعه‌پذیری طلاب با مشکل مواجه شده است؛ به ویژه اگر به این نکته توجه شود که روحانیت برخلاف خیلی از اصناف دیگر، قوامش در گرو همین سرمایه اجتماعی و اقبال داوطلبانه توده مردم است و از این طریق می‌تواند سخن دین را به

متبادر می‌گردد؛ لذا این تأخر فرهنگی چه در ادبیات و چه در کارکردها، نمایان شده است.

● سرمایه اجتماعی روحانیت آماج تعارض نقش‌ها

پیش‌تر اشاره شد، که در دوران انقلاب، زمینه ورود روحانیت به نقش‌های مهم‌تر مدیریتی فراهم گردید و این فرصت‌ها و تهدیدهایی در پی دارد؛ اگر یک روحانی به‌عنوان نامزد انتخاباتی مشغول تبلیغات شود و به عوام فریبی، دروغ، تهمت و این‌گونه فعالیت‌های غلطی که در عرصه سیاست، رایج است، دست بزند، نه تنها به آبروی خودش، بلکه به سرمایه اجتماعی تمام حوزه علمیه ضربه زده است؛ یکی از انتقادات جدی که به حوزه علمیه وارد است همین است که راهبردی برای حفظ آبروی صدها ساله خود ندارد! طلبه در هر عرصه‌ای ورود کند، نهاد نظارتی خاصی وجود ندارد که رفتار او را کنترل کند؛ اگر دیگران در تبلیغات انتخاباتی بی‌اخلاقی می‌کنند، روحانی نباید چنین اجازه‌ای به خودش دهد؛ زیرا دیگران سخن‌گوی لباس و صنف خود نیستند، ولی فرهنگ جامعه ما به گونه‌ای است که هر روحانی نماد صنف خود محسوب می‌گردد؛ مردم این اعتماد و انتظارات را از اصناف دیگر ندارند؛ اگر روحانی، وعده انتخاباتی داد و بعد از جلب رأی مردم، وعده‌اش را عمل نکرد، نسبت به تمام تشکیلات روحانیت، بی‌اعتمادی

می‌زنم: در فضای عوام و خواص که قبلاً اشاره شد، موضوعی به نام تقلید وجود دارد؛ همه می‌دانند که عوام باید از یک مرجع، تقلید کنند؛ این واژه تقلید در فضای متخصص و غیرمتخصص، خودش ابزاری برای بدفهمی و تبلیغات علیه روحانیت می‌شود؛ بهانه‌ای است که اعلام کنند این‌ها مقلد می‌خواهند و خود را برتر از دیگران می‌دانند. این تأخر به خاطر این است که ما از ادبیات مناسبی برای تبیین موضوع تقلید استفاده نکرده‌ایم! اگر به‌درستی برای مردم توضیح داده شود که براساس حکم عقل، هر غیرکارشناسی باید به کارشناس مراجعه کند، در دین هم باید به کارشناس (مرجع تقلید) مراجعه کرد آن‌ها می‌پذیرفتند؛ همان‌گونه که برای تعمیر ماشین باید به تعمیرکار ماهر، برای ساختن یک ساختمان باید به بتا و برای درمان بیماری باید به پزشک مراجعه کرد؛ هیچ انسان عاقلی نمی‌گوید من بیماری‌ام را بدون نیاز به تخصص، خوددرمانی می‌کنم؛ در دین هم انسان باید یا خودش متخصص و مجتهد باشد و یا این که به فردی که متخصص است مراجعه کند؛ متأسفانه این‌گونه برای جامعه تبیین نشده است؛ از این‌رو، تا نام تقلید آورده می‌شود جهات منفی تقلید، مثل بی‌ارادگی و تبعیت کورکورانه به ذهن

فرهنگ جامعه ما به گونه‌ای است که هر روحانی نماد صنف خود محسوب می‌گردد؛ مردم این اعتماد و انتظارات را از اصناف دیگر ندارند؛ اگر روحانی، وعده انتخاباتی داد و بعد از جلب رأی مردم، وعده‌اش را عمل نکرد، نسبت به تمام تشکیلات روحانیت، بی‌اعتمادی ایجاد کرده است؛ بسیاری از بی‌اعتمادی‌ها به دلیل چنین انتظاراتی است که برآورده نمی‌شود؛ البته ممکن است هدف آن طلبه، سوءاستفاده از موقعیت خود و نقض قانون هم نباشد، ولی خوداین رفتار، آسیب‌زاست.

افسارگسیخته مجازی تأثیر زیادی بر نوع نگرش مردم به روحانیت داشته است؛ بعد از فتوای معروف میرزای شیرازی درباره تنباکو و آن موجی که در جامعه ایجاد کرد، دیدند که میرزای شیرازی مضطرب است، وقتی علت را جویا شدند فرموده بود: تاکنون دشمن از نفوذ و تأثیر روحانیت اطلاعی نداشت، ولی با این اتفاق، دشمنان هوشیار شده و قطعاً برای مقابله با این نفوذ، دسیسه‌چینی خواهند کرد. با مبارزات امام خمینی و پیروزی انقلاب اسلامی این سرمایه اسلام بیشتر آشکار شد و طبیعی است که استکبار تمام ظرفیتش را برای تضعیف این جایگاه به کار گیرد؛ از این رو، امروزه بیشترین تخریب، تهمت و خصومت

ایجاد کرده است؛ بسیاری از بی‌اعتمادی‌ها به دلیل چنین انتظاراتی است که برآورده نمی‌شود؛ البته ممکن است هدف آن طلبه، سوءاستفاده از موقعیت خود و نقض قانون هم نباشد، ولی خود این رفتار، آسیب‌زاست. البته دادگاه ویژه روحانیت تشکیل شده تا به چنین مواردی رسیدگی شود؛ ولی چه بسا تلقی عموم نسبت به خود این دادگاه ویژه هم این باشد که احتمالاً این دادگاه برای روحانیت یک امتیاز ویژه است که باید در دادگاهی مستقل محاکمه شوند؛ درحالی که می‌توان افکار عمومی را آگاه کرد که وجود این دادگاه به منظور برخورد قاطع‌تر با متخلفان از این صنف است؛ نظیر این دادگاه در برخی ارگان‌های دیگر مثل دادگاه قضات و نیروهای مسلح هم وجود دارد. وجود این دادگاه، نه تنها هیچ امتیازی نیست، بلکه برای اهل تَخَلُف از این صنف، یک اهرم فشار و تهدیدکننده محسوب می‌گردد چون در برخورد با خاطیان، قاطعیت بیشتری دارد. نکته مهمی که وجود دارد این است که دنیای کنونی هم چندان با روحانیت سازگار نیست؛ خیلی از شئون زندگی مردم از کنترل خارج شده است؛ ارتباطات گسترش یافته و خانواده‌ها پیوسته در فضای مجازی حضور دارند؛ فضایی که هیچ استانداری ندارد، مطالب آن چندان قابل راستی‌آزمایی نیست و یا مخاطب در پی آن نیست و گاه به شایعات اعتماد می‌کند. تبلیغات دشمنان بیرونی و داخلی در فضای

خود را با نیازها هماهنگ کرده و در فضای ارتباط پیوسته استاد و دانشجو، کنفرانس، پایان نامه، مدارک و موقعیت‌های شغلی قرار دارند؛ این‌ها در حوزه هم جای کار دارند و باید بررسی شوند که این مباحث تا چه اندازه قابل استفاده است. متخصص شدن درحوزه‌های مختلف بسیار مهم است؛ آن فضای سابق که فضای عالم و عامی بود، وضعیت‌ی مخصوص به خود را داشت.

● امروزه فضا تغییر کرده است؛ حوزه باید تکلیف خود را درخصوص دانشگاه بداند؛ علوم دانشگاهی و تخصصی هرچه به سمت مدارج بالاتر پیش برود جزئی‌تر می‌شود و این‌ها باید در حوزه، تعیین تکلیف شوند؛ علوم تخصصی دانشگاه، خود را با نیازها هماهنگ کرده و در فضای ارتباط پیوسته استاد و دانشجو، کنفرانس، پایان نامه، مدارک و موقعیت‌های شغلی قرار دارند؛ این‌ها در حوزه هم جای کار دارند و باید بررسی شوند که این مباحث تا چه اندازه قابل استفاده است.

● در این باره به زوایای گوناگونی می‌توان اشاره کرد؛ مثلاً در علوم انسانی، حوزه، متولی انتقال دانش‌های الهیات و معارف انسانی و علمی بوده که به رفتار انسان مرتبط است؛ یعنی در دوره‌های اخیر، حوزه دیگر به مهندسی، پزشکی و... نمی‌پردازد؛ در قدیم

متوجه همین جایگاه است؛ زیرا در رأس این جایگاه، ولایت فقیه قرار دارد که برای مبارزه با انقلاب اسلامی ناچارند اول ولایت فقیه را تخریب کنند و مقدمه این کار هم تخریب وجهه اصل روحانیت در چشم مردم است؛ امروزه روحانیت، آماج حملات دشمن است و باید خود را از هر نظر آماده سازد.

● پیامد ورود نظامات مدرن به حوزه‌ها

موضوع دیگری که به آن خواهیم پرداخت، ورود نظامات و دانش‌های جدید به حوزه‌هاست. گسترش دانش‌های نوین که در حال ایجاد یک تحول در حوزه می‌باشند؛ نیازمند یک بررسی جامعه‌شناختی است. بی‌گمان با گسترش این علوم، آسیب‌ها و فرصت‌هایی پدید می‌آید که پرداختن به آن ضروری است.

دانشگاه اسلامی، رشته‌های علوم انسانی و... بایستی در حوزه گسترش یابد؛ قبل از انقلاب این‌ها وجود نداشت و روحانیت ناچار بود از تربیون‌های غیررسمی که در اختیار داشت استفاده کند، ولی نظامی که بر پایه اسلام بنا شده نمی‌تواند نسبت به این موضوعات بی‌تفاوت باشد. در گذشته، روحانیت رشته‌های مختلف را بررسی می‌کرد و با همه علوم آشنایی داشت؛ ولی امروزه فضا تغییر کرده است؛ حوزه باید تکلیف خود را درخصوص دانشگاه بداند؛ علوم دانشگاهی و تخصصی هرچه به سمت مدارج بالاتر پیش برود جزئی‌تر می‌شود و این‌ها باید در حوزه، تعیین تکلیف شوند؛ علوم تخصصی دانشگاه،

ضرورت‌ها باعث شد که اتفاقاتی در ابتدای انقلاب رخ دهد مانند تعطیلی دانشگاه‌ها که زمینه این موضوع شد؛ دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ایجاد و سعی شد که ارتباط بین حوزه و دانشگاه گسترش یابد و محصول آن نیز ایجاد یک سری دانشگاه و مراکز آموزشی و پژوهشی در کشور و مخصوصاً در حوزه علمیه قم بود. ولی واقعیت این‌که به‌رغم اتفاقات خوبی که در این‌باره افتاده، ولی هنوز مشکلات زیادی وجود دارد؛ برای تبدیل یک موضوع از حالت ایده به دانش و سپس نظریه و ورود این نظریه در شریان‌های جامعه و سیاست‌گذاری‌ها و سپس انتقال این نظریات به کتاب‌ها و نسل‌های آینده، زمانی طولانی لازم است؛ حتی اگر برای این اصلاحات عده و عده قابل توجهی وجود داشته باشد، چنین است؛ پس نباید خیال کنیم صرف اراده اسلامی کردن دانشگاه، برای رسیدن به این هدف کافی است؛ باید نسل‌ها زمان بگذرد تا این بازسازی‌های سیستمی به لحاظ تولید دانش حاصل شود.

در ورای دانش موجود، نگرش‌های اومانیستی قرار داشته است و اشتباهات زیادی دارد و باید با دین مطابقت پیدا کند؛ سخن آنان را باید شنید، ولی باید به دین هم عرضه شود و با مقایسه، درست و غلط را تشخیص داد؛ نمی‌شود همه دانش موجود را کنار گذاشت؛ نظامات موجود براساس تفکراتی است که درست و غلط را با هم خلط کرده است و باید دین در این عرصه ورود کند

این علوم به هم آمیخته بود و در حوزه هم وجود داشت؛ مثلاً خواجه نصیرالدین طوسی مهندس، منجم، حکیم و فقیه است و در تمام این علوم سرآمد روزگار بوده است؛ اما در دوره‌های جدید، حوزه علمیه تنها به علوم اسلامی پرداخت.

البته بعدها به‌مرور که انقلاب اسلامی پیروز شد و قبل از آن در مواجهه با مارکسیست‌ها، آگزیستانسیالیست‌ها و دیگر مکاتب مربوط به علوم انسانی غربی، علمایی همچون علامه طباطبایی، شهید صدر و شهید مطهری وارد این علوم شده بودند و از علوم معقول و منقول استفاده می‌کردند؛ ولی با پیروزی انقلاب، انتظار می‌رود که اقتصاد، فرهنگ، رسانه و دیگر شئون، اسلامی گردند؛ لازمه این‌ها این‌که متخصصان مربوط وارد این عرصه بشوند. متخصصانی که پایه‌های دانشی آنان، به علوم انسانی اسلامی مربوط باشد اندک هستند؛ این یک مشکل اساسی است که در چهل سال گذشته وجود داشته است. امروزه مراجع به بانک‌داری ربوی معترض هستند، ولی باید پرسید این سیستم را چه کسی ایجاد کرده است؟ مگر این سیستم بانکی در همین نظام جمهوری اسلامی راه‌اندازی نشده است؟ این دوگانگی کجا باید رفع می‌شد؟ باید در حوزه دانش اقتصاد اسلامی تولید می‌شد و متولیان آن در سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی‌های اقتصادی نظام، شرکت می‌کردند تا چنین نشود. امثال شهید مطهری این دانش را داشتند. این

تا پایه‌های آن را پالایش کند؛ این یک کار بسیار پیچیده است و حوزه را درگیر یک چالش اساسی کرده است. ازسویی، اشکال می‌کنند که ادعاهای شما در باب نظامات اسلامی چه شد؟ حوزه باید به این اشکال پاسخ دهد؛ ازسوی دیگر هم مشاهده می‌کنیم، بنایی ساخته شده است که نمی‌توان آن را از پایه تخریب کرد؛ بنابراین یک مواجهه مهم است که از چند جهت حوزه را درگیر کرده است. فهم ما از مسائل جدید براساس اجتهاد حوزوی است؛ درباره جامعه، روابط و

مناسبات امروز یا همین فضای مجازی، چگونه باید ورود کرد تا خروجی آن، هویت اسلامی، انقلابی و ملی باشد. نخست باید سازوکارهای این مباحث به صورت اجتهادی بررسی و فراهم شود، موضوع‌شناسی و مسئله‌شناسی شود؛ شکل‌گیری

دانش‌ها، دانشگاه‌ها، مراکز تخصصی حوزوی در زمین علوم انسانی و اسلامی پدیده مبارکی بوده که در این چهاردهه شکل گرفته و کارهای خوبی در این زمینه انجام شده است، اما به‌رغم پیشرفت‌های به دست آمده و تولید دانشی که در این سال‌ها صورت گرفته، تا رسیدن به وضع مطلوب، فرسنگ‌ها فاصله داریم. در گذشته چنین دغدغه‌هایی وجود نداشت؛ ولی امروز طلبه‌ها وارد این عرصه‌ها شده و در رشته‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی، علوم

ارتباطی و... متخصصینی در حوزه‌ها تربیت شدند؛ اما آسیب‌هایی نیز در پی داشت؛ برخی از حوزویان که با این دانش‌های جدید آشنا شدند دروس حوزه را کنار زدند و برخی گرفتار التقاط و کج‌فهمی شدند؛ این‌گونه رویدادها باعث بدبینی متولیان حوزه به این دانش‌ها و مؤسسات شد؛ چون این موضوع مربوط به عقاید و دین طلاب هم می‌شود، لذا موضوعی نیست که علما و مراجع تقلید نسبت به آن مسامحه کنند. این رویکرد احتیاطی که حاکم بردین است یکی از مباحثی است که

همواره مورد نقد بهانه‌جویان بوده است؛ مثلاً درخصوص رادیو و بلندگو که در آغاز کار گفتند «بوق شیطانی است!» ولی بعد از مدتی آن را پذیرفتند؛ واقعیت این است که این‌ها حکایت از حساسیت مجموعه حوزه در برابر مسائلی است که

فهم ما از مسائل جدید براساس اجتهاد حوزوی است؛ درباره جامعه، روابط و مناسبات امروز یا همین فضای مجازی، چگونه باید ورود کرد تا خروجی آن، هویت اسلامی، انقلابی و ملی باشد.

احتمال می‌دهد مورد رضایت شارع نباشد. بنابراین تأخر فرهنگی، لازمه چنین نگاهی است و کارکرد مثبت خود را هم دارد؛ این‌گونه احتیاط کردن، زمینه را فراهم می‌کند تا با قضایا به صورت پخته برخورد شود؛ این از کج‌فهمی برخی افراد است که به علما درباره این موارد ایراد می‌گیرند. مخالفت علما در چنین مواردی از باب پیش‌گیری از انحرافات احتمالی در موارد شبهه‌ناک است؛ علوم انسانی-اسلامی هم از همین موارد است. ازسویی، ضرورت‌ها باعث شده که حوزه

● به‌رغم ورود افراد خوش‌فکر حوزوی به این علوم، اما حوزه این طلاب را به‌عنوان فاضل حوزوی نپذیرفته و منزلت یک فاضل حوزوی را به آن‌ها نمی‌دهد. این طلاب با استعداد از بعضی مزایا محروم می‌گردند؛ تا جایی که دانشگاه‌های اقماری موجود، هنوز در حوزه علمیه هضم نشده‌اند و به‌رغم پذیرش ضرورت وجود آن‌ها، هم‌چنان دافعه وجود دارد.

● آموخته و تلاش می‌کند تا با پالایش این علوم، نیازهای علمی روز جامعه و حوزه را تأمین کند؛ پس این تلاش، مقدس است.

● لزوم تعامل حوزه و دانشگاه

شایسته است، یک نگاه تاریخی به بحث وحدت حوزه و دانشگاه نیز داشته باشیم؛ در گذشته این موضوع، سبب شد تا همکاری خوبی میان حوزه و دانشگاه شکل بگیرد؛ تا جایی که گاهی در یک روز صدها استاد از دانشگاه‌های تهران به حوزه می‌آمدند و اساتید حوزوی هم از همین طریق توانستند وارد دانشگاه‌ها شوند و دروس معارف و... تدریس کنند. متأسفانه این روابط نوپا دیری نپایید و به مرور زمان، وقتی مراکز حوزوی با تولیدات دانش‌آموختگان خودشان، احساس خودکفایی کردند، ارتباط بین دانش‌آموختگان علوم انسانی حوزه با دانشگاه‌ها روز‌به‌روز کمتر شد. طلبه‌ها در مؤسسات حوزوی مدرک

وارد این بحث‌ها شود و ازسوی دیگر هنوز یک سطح قابل‌قبول از فهم دینی درباره این موضوعات حاصل نشده است و جای احتیاط وجود دارد؛ ولی به‌هرحال این بحث، تبدیل به یک معضل در حوزه شده است. بنابراین علما و حوزه علمیه نیاز به جامعه‌شناسی و علوم انسانی را بسیار جدی و لازم می‌دانند، ازسوی دیگر در عمل، چندان وارد این قضایا نشده‌اند. این دوگانگی تا حدودی به‌خاطر همان احتیاط است و قدری هم به دلیل تأخرهای فرهنگی است.

● به‌رغم ورود افراد خوش‌فکر حوزوی به این علوم، اما حوزه این طلاب را به‌عنوان فاضل حوزوی نپذیرفته و منزلت یک فاضل حوزوی را به آن‌ها نمی‌دهد. این طلاب با استعداد از بعضی مزایا محروم می‌گردند؛ تا جایی که دانشگاه‌های اقماری موجود، هنوز در حوزه علمیه هضم نشده‌اند و به‌رغم پذیرش ضرورت وجود آن‌ها، هم‌چنان دافعه وجود دارد.

یکی از دلایل این مخالفت‌ها عدم آشنایی خود متولیان حوزه با این علوم است؛ نمی‌توانند قضاوت شفاف و دقیقی راجع به مفید یا عدم مفیدبودن این علوم داشته باشند. در این وضعیت، کسی که آسیب می‌بیند همان طلبه فاضلی است که درگیر این موضوع شده است. او که در بطن جامعه است، معضلات و نیازهای جامعه را درک کرده و برای حل این معضلات، در پی دانش‌هایی خاص رفته است؛ دانش‌های غربی را

این دو نهاد علمی است؛ یک نمونه مهم در این باره این است که در حوزه، کتاب‌های بسیار خوبی درباره علوم انسانی-اسلامی نوشته شده، ولی این آثار از فضای حوزه بیرون نمی‌رود و وارد فضای دانشگاهی نمی‌گردد؛ زیرا دانشگاه احساس نمی‌کند که با این کتاب‌ها می‌تواند هم‌زادپنداری کند و هماهنگ شود. حوزه در این جهت، بخشی از سرمایه اجتماعی خود را از دست داده است! حال آن‌که در همین تعاملات علمی است که می‌توان تولیدات علمی خود را معرفی نمود. کتاب‌های حوزوی در زمینه علوم انسانی و دانش‌های نوین، نمی‌تواند مرجعیت علمی فراتر از حوزه پیدا کند.

همین وضعیت در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها نیز خود را نشان می‌دهد و یک رقابت بین این دو طیف در سیستم‌ها اتفاق می‌افتد که ملاک پیروزی در این رقابت، کمیت، تعداد اعضا و دیگر ملاک‌های غیرعلمی است.

نکته دیگر، این‌که ما به لحاظ زبانی هم کار چندانی نکرده‌ایم. معمولاً تولیدات علمی ایران به زبان فارسی است و تنها با هم‌زبان‌های خودمان گفت‌وگو می‌کنیم؛ اما با دانشگاه و حوزه‌های بیرون از ایران تعامل نداریم؛ چندسال پیش در سفری به برخی از دانشگاه‌های ترکیه، سوریه، لبنان و... رفتیم و درخصوص علوم انسانی و اسلامی گفت‌وگو کردیم؛ اما با کمال تعجب، آن‌ها می‌پرسیدند مگر شما غیر از پیشرفت در چند حوزه نظامی،

ما به لحاظ زبانی هم کار چندانی نکرده‌ایم. معمولاً تولیدات علمی ایران به زبان فارسی است و تنها با هم‌زبان‌های خودمان گفت‌وگو می‌کنیم؛ اما با دانشگاه و حوزه‌های بیرون از ایران تعامل نداریم؛ چندسال پیش در سفری به برخی از دانشگاه‌های ترکیه، سوریه، لبنان و... رفتیم و درخصوص علوم انسانی و اسلامی گفت‌وگو کردیم؛ اما با کمال تعجب، آن‌ها می‌پرسیدند مگر شما غیر از پیشرفت در چند حوزه نظامی، نانو و... مگر کار علمی دیگری هم کرده‌اید؟

گرفته‌اند و احیاناً عضو هیئت علمی دانشگاه یا پژوهشگاه هم شده‌اند و تاحدودی نیازهای علمی خود را تأمین می‌کنند، بنابراین حوزه دوباره به گفتمان‌های درون‌صنفی گرایش پیدا کرد؛ متأسفانه دانشگاه هم به همین سو رفته است. با این تفاوت که دانشگاه، مقداری فضای بازتری دارد، چون دروس عمومی و... هم چنان در آن جا وجود دارد، ولی حوزه، حتی در مدیریتش از افراد غیرحوزوی بهره نمی‌برد؛ یعنی همان فاضل حوزوی، مدیر، کارشناس یا استاد یک بخشی از حوزه شده است؛ این حالت خودبسندگی تعامل را کند کرده و هم‌زبانی را با مشکل مواجه کرده است.

بدین‌سان در کنار مزیت خودکفایی حوزه، یک کارکرد منفی هم داشته است که همان کم‌رنگ شدن تعامل، تفاهم و تضارب بین

فرهنگی و علوم انسانی کشور و جهان اسلام را در دست داشته و در این عرصه، پرچم‌دار مبارزه با استکبار باشد باید فضای گفتمانی گسترده‌ای با غیرحوزویان فراهم نماید تا تبادل علمی، هم‌اندیشی، مناظرات و کلاس‌های درس مشترک تشکیل گردد و با تضارب آرا تحولاتی در این زمینه رخ دهد؛ متأسفانه این تعاملات از قدیم کم بوده و امروزه هم ناچیز است و حوزه نتوانسته در قذوقواره یک مدعی تمدن‌سازی ظاهر شود.

* دانشیار و رئیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

نانو و... مگر کار علمی دیگری هم کرده‌اید؟ اگر هم با کتاب‌هایی از ایران آشنا باشند همان آثار شهید مطهری و امثال اوست که در همان اوایل انقلاب، به این کشورها رفته است. بنابراین ارتباط لازم شکل نگرفته است و آن‌ها ایران را نمی‌شناسند و این به دلیل ضعف نگاه فراملی در کشور است؛ وضع ارتباط با کشورهای غیرمسلمان و غیرعربی به مراتب بدتر از این است که گفته شد. ما با اعراب مسلمان و علمای الازهر تاحدودی تعامل داریم، ولی با غیر اعراب، این ارتباط‌ها بسیار کمتر است.

اگر حوزه علمیه می‌خواهد راهبری